

Book Introduction: Jurisprudence, the People, and Governance

Mansour Mirahmadi 

Professor, Department of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
m_mirahmadi@sbu.ac.ir

Abstract



This article introduces and critically examines *Jurisprudence, the People, and Governance* by Dr. Mansour Mirahmadi, which explores the relationship between Islamic jurisprudence (fiqh) and governance, with particular attention to the people's role in political authority. The author emphasizes two epistemological imperatives: moving toward “comprehensive jurisprudence” (maximalist fiqh) and advancing fiqh from a “discipline of legal rulings” to a “theoretical discipline” capable of generating comprehensive political and institutional frameworks. On this basis, the book reassesses the conceptual and institutional capacities of Islamic jurisprudence to formulate a model of “people-centered governance.” The proposed model rests on four principal pillars. First, the people confer political authority and legitimacy on rulers through the concepts of istikhlaḥ (vicegerency), amānah (trust), and bay‘ah (allegiance). Second, public participation in legislative and executive affairs is realized through the principles of ta‘āwun (cooperation) and shūrā (consultation). Third, public oversight of non-infallible rulers and their accountability to the people are grounded in the principle of enjoining good and forbidding evil and in safeguarding the public interest (maṣlaḥah ‘āmmah). Fourth, institutional change and the rotation of political power are pursued through legal mechanisms for grievance redress, accountability, and the reclamation of authority by the people. The book argues that Islamic jurisprudence possesses substantial normative foundations and institutional capacities for developing a participatory, people-centered system of governance. From this perspective, the relationship between fiqh and governance extends beyond the formulation of individual legal rulings: jurisprudence can also provide theoretical foundations and institutional principles for political participation, public accountability, limits on political authority, and the peaceful transfer of power.

Keywords: Islamic jurisprudence, Islamic political jurisprudence, governance, people-centered governance, political participation, bay‘ah, shūrā, public accountability, public oversight, political authority.

Cite this article: Mirahmadi, M. (2026). Book Introduction: Jurisprudence, the People, and Governance. *Islamic Governance Studies*, 2(2), p. 381-388. <https://doi.org/10.22081/jislamicgo.2026.76024.1094>

Type of article: Research Article

Publisher: Islamic Sciences and Culture Academy

©2026/authors retain the copyright and full publishing rights



<https://jislamicgov.isca.ac.ir>

قراءة في كتاب: «الفقه، والشعب، والحكومة»

منصور ميرأحمدي

أستاذ، قسم العلوم السياسية، جامعة الشهيد بهشتي، طهران، إيران. m_mirahmadi@sbu.ac.ir

الملخص

تناول هذه الورقة النقدية تقديم كتاب «الفقه، والناس، والحكم» (فقه، مردم و حکمرانی) للدكتور منصور ميرأحمدي؛ وهو دراسة تنظيرية تبحث في تمفصلات العلاقة البنوية بين الفقه الإسلامي ومفهوم الحكومة، وموقع الإرادة الشعبية فيها. وينطلق المؤلف من استحقاقين إستيمولوجيين محوريين: الانتقال المنهجي نحو «الفقه الأقصى» (الشمولي)، وترقية الفقه من «علم بالأحكام الجزئية» إلى «علم النظرية الكلية»، بما يمكن من إعادة استنطاق التراث الفقهي لتأسيس نموذج مؤصل لـ «الحكومة الشعبية» (المستندة إلى سيادة الأمة). وتتكامل أطروحة الكتاب عبر أربعة أركان نسقية: أولها، «إسناد السلطة» من الناس إلى الحكام استناداً إلى أصول الاستخلاف والأمانة والبيعة؛ وثانيها، «المشاركة العامة» في الوظيفتين التقنيتين والتنفيذية عبر تفعيل مبدأ التعاون والشورى؛ وثالثها، «الرقابة المجتمعية» على الحكام غير المعصومين تحت مظلة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والمصلحة العامة؛ ورابعها، «التداول المؤسسي للسلطة وتعديل المسارات» عبر آليات النظم القانوني واسترداد الولاية وتحديد شروط البقاء في الحكم. وتبرهن أطروحة الكتاب على امتلاك الفقه السياسي الإسلامي مرتكزات معيارية وبنى مؤسسية ناهضة تكفل إرساء حوكمة ديمقراطية شوروية تعزز كرامة الإنسان وتضمن المساءلة وتقييد السلطة دستورياً.

الكلمات المفتاحية: الفقه السياسي، الشعب؛ الحكومة، الحوكمة الشعبية، المشاركة السياسية، البيعة، الرقابة العامة، تداول السلطة.

استناداً إلى هذه المقالة: منصور (۲۰۲۶)، قراءة في كتاب: «الفقه، والشعب، والحكومة». دراسات/الحكومة الإسلامية، (۲)، ص ۳۸۸-۳۸۸.
https://doi.org/10.22081/jislamicgov.2026.76024.1094

الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية

نوع المقالة: بحثية



https://jislamicgov.isca.ac.ir



معرفی کتاب: «فقه، مردم و حکمرانی»

منصور میراحمدی

استاد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران. m_mirahmadi@sbu.ac.ir

چکیده

نوشته‌ار پیش‌رو به بررسی و معرفی کتاب «فقه، مردم و حکمرانی» اثر دکتر منصور میراحمدی می‌پردازد که درصدد تبیین نسبت فقه با حکمرانی و جایگاه مردم در آن است. نگارنده با تأکید بر دو الزام معرفت‌شناختی، یعنی گذار به «فقه حداکثری» و ارتقای فقه از «دانش حکم» به «دانش نظریه»، به بازخوانی ظرفیت‌های فقه برای صورت‌بندی الگوی «حکمرانی مردمی» دست می‌زند. این الگو بر چهار رکن اساسی استوار است: نخست، «اقتداربخشی» مردم به حاکمان بر پایه مفاهیم استخلاف، امانت و بیعت؛ دوم، «مشارکت عمومی» در عرصه‌های تقنینی و اجرایی از مجرای تعاون و شورا؛ سوم، «نظارت مردمی» بر حاکمان غیرمعصوم مبتنی بر امر به معروف و مصلحت عمومی؛ و چهارم، «تغییر رویه‌ها و چرخش قدرت» از طریق سازوکارهای قانونی دادخواهی و بازپس‌گیری اقتدار. یافته‌های اثر نشان می‌دهد فقه اسلامی دارای مبانی و ظرفیت‌های نهادی غنی برای تأسیس نظامی مردم‌سالار است.

کلیدواژه‌ها: فقه، مردم، حکمرانی، فقه سیاسی، مشارکت سیاسی، بیعت، نظارت همگانی.

کتاب «فقه، مردم و حکمرانی»، اثر دکتر منصور میراحمدی، استاد دانشگاه شهید بهشتی است که توسط انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در سال ۱۴۰۴ منتشر شده است.

پرسش اصلی کتاب «فقه، مردم و حکمرانی» ناظر به نسبت فقه به عنوان یک دانش سنتی با حکمرانی به عنوان یک مفهوم مدرن و جایگاه مردم در آن است. از نظر نگارنده، پاسخ به این پرسش مبتنی بر الزامات معرفت‌شناختی خاصی در عرصه فقه است که می‌توان مهم‌ترین آنها را، عبور از «فقه حداقلی» به «فقه حداکثری» و عبور از فقه به مثابه «دانش حکم» به دانش «حکم و نظریه» دانست. بر این اساس، فقه افزون‌بر پرداختن به فعل مکلف در عرصه فردی، به فعل سیاسی اجتماعی مکلف هم می‌پردازد. افزون‌بر آن، فقه در مرحله اول دانش حکم شرعی ناظر به فعل فردی و اجتماعی بوده و در مرحله دوم دانش نظریه است. در مرحله اول، فقیه با به‌کارگیری اجتهاد، احکام شرعی را از متون دینی استخراج می‌کند. در مرحله دوم می‌توان به تبدیل احکام مذکور به گزاره‌های فقهی پرداخت و در مرحله سوم با جمع‌بندی گزاره‌های مذکور، نظریه فقهی ارائه کرد. در این صورت می‌توان از فقه انتظار داشت به مفهوم حکمرانی و جایگاه مردم در آن بپردازد.

کتاب «فقه، مردم و حکمرانی» تلاشی است برای بازخوانی مفهومی فقه برای پرداختن به مفهوم حکمرانی و تبیین ظرفیت فقه برای دفاع از گونه‌ای از حکمرانی که می‌توان از آن به «حکمرانی مردمی» تعبیر کرد. کتاب حاضر بر این مدعا استدلال می‌کند که حکمرانی مردمی گونه‌ای از حکمرانی است که برای مردم حق اقتداربخشی به حکمرانان قائل بوده و فرایند حکمرانی به رسمیت شناخته می‌شود که نتیجه آن تأثیرگذاری مردم در سیاست‌گذاری و تنظیم‌گری به عنوان دو مرحله مهم حکمرانی است؛ دوم، حق مردم را در انجام فعالیت‌های ناظر به اقتدار عمومی، به رسمیت می‌شناسد؛ بنابراین، مشارکت مردم را می‌پذیرد و از این جهت هم این حکمرانی، مردمی خواهد بود؛ در مرحله سوم، حق مردم را برای نظارت بر عملکرد و فعالیت حکمرانان به رسمیت شناخته و در مرحله پایانی، حق مردم در تغییر رویه‌ها و تحول در حکمرانی را هم به رسمیت می‌شناسد.

مرحله اول: اقتداربخشی مردم به حکمرانی

در این بخش از کتاب ظرفیت مفهومی فقه در قالب سه مفهوم استخلاف، امانت و بیعت مورد بررسی قرار گرفته است. این سه مفهوم در واقع دستگاه مفهومی مناسبی را برای اثبات حق مردم در اقتداربخشی به حکمرانی و حکمرانان فراهم می‌کنند. این حق از نظر فقهی، ناظر به مقام ثبوت یعنی جعل اراده الهی نیست. در مقابل، این حق در مقام اثبات یعنی در بحث تصدی امر حکمرانی از سوی حکمران شایسته، قابل طرح است. در این کتاب توضیح داده می‌شود که مفهوم استخلاف به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا مردم نسبت به انتخاب حکمرانان و در نتیجه اقتدار بخشیدن به حکمرانان، حق

دارند؟ از این نظر، استخلاف مفهومی است که مبانی شرعی حق انتخاب مردم را فراهم نموده و حق مردم را نسبت به انتخاب حکمرانان شایسته ثابت می‌کند. این انتخاب نه به مفهوم مشروعیت بخشی به حکمران شایسته، بلکه به معنای اقتدار بخشی به وی است. از این دیدگاه، اقتدار بخشی به معنای نفوذ است، نفوذ حکم حکمران و نفوذ فعالیت (سیاست گذاری و تنظیم گری) و تأثیر گذاری این فعالیت به رأی و نظر مردم بستگی دارد. اما مفهوم امانت، حکمرانی را به مثابه یک امانت معرفی می‌کند. بر این اساس، حکمرانی، یعنی فعالیتی که ناظر به اقتدار عمومی است، مردم باید انجام بدهند، اما مردم تصدی چنین فعالیتی را به مثابه یک امانت در اختیار حکمران شایسته قرار می‌دهند. بی تردید این مفهوم نیز در مقام اثبات و تصدی حکمرانی قابل طرح است که با مفهوم وکالت تفاوت دارد. سومین مفهوم، بیعت است. این مفهوم نقش ساختاری دارد. بیعت ساز و کاری مشروع برای واگذاری امانتی به نام حکمرانی به حکمران شایسته است تا از این طریق، او مجوزی شرعی برای تصدی امر حکمرانی به دست آورد. یعنی اگر این مجوز از ناحیه مردم صادر نشود، معنایش این نیست که او تکلیف تصدی نداشته؛ اما وقتی که مجوز صادر می‌شود؛ یعنی مجوز شرعی برای حکمران شایسته صادر می‌گردد و در نتیجه، حکمران از اقتدار برخوردار می‌شود. این سه مفهوم، حق مردم در اقتدار بخشی به حکمران شایسته را اثبات نموده و از این جهت در فقه حکمرانی مردمی به رسمیت شناخته می‌شود.

مرحله دوم: مشارکت مردم در حکمرانی

در بخش دیگر کتاب، مشارکت مردم در حکمرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد که ناظر به دو مرحله تنظیم گری و اجرا به عنوان دو مرحله از حکمرانی است. در مشارکت هم دو مفهوم اساسی در فقه مطرح است؛ مفهوم تعاون و مفهوم شورا. بر اساس مفهوم تعاون، مقوله‌ای به نام حکمرانی یا فعالیت ناظر به اقتدار عمومی، امری مشارکتی است و با تکیه بر مفهوم تعاون می‌توان به مشارکتی بودن امر حکمرانی دست پیدا کرد. مشارکتی بودن حکمرانی، یعنی فعالیت ناظر به اقتدار عمومی، یک فعالیت انحصاری حکمرانان نیست؛ بلکه امری مشارکتی است. یعنی مردم هم حق مشارکت در انجام چنین فعالیتی را دارند و ماهیت حکمرانی یک ماهیت مشارکتی پیدا می‌کند. بر اساس مدعای کتاب، قرآن کریم تعاون را در بحث پُر و نیکی امری واجب تلقی می‌کند. در مقابل، تعاون بر ظلم و عدوان را مذموم اعلام می‌کند و جایز نمی‌داند؛ بنابراین، اگر حکمرانی در مقوله پُر قرار گرفت، فعالیت ناظر به اقتدار عمومی در چارچوبی به نام پُر و نیکی بوده، مردم قهراً باید مشارکت کنند. اما اگر نه، حکمرانی از مفهوم و از مقوله پُر فراتر رفت و دامنه‌اش به سَر کشید، در اینجا تعاون دیگر معنا پیدا نمی‌کند؛ بنابراین، مفهوم تعاون این ظرفیت را در اختیار ما قرار می‌دهد که بتوانیم مشارکت به مثابه تعاون را به دو مقوله واجب و حرام تقسیم کنیم. اما این مفهوم برای تحقق نیازمند ساز و کار مناسبی است که در ادبیات فقهی از آن به شورا تعبیر می‌گردد. بر این اساس، شورا ساختاری برای تحقق مشارکت مردم است؛ ساختاری که اگرچه عرفی بوده،

اما مورد تایید شریعت است. این شورا می‌تواند از نظر ساختاری در دو عرصه تقنینی و اجرایی مورد توجه قرار گیرد. حکمرانی، هم ناظر به تقنین و هم ناظر به اجرا است. اگر حکمرانی را در عرصه تقنین در نظر بگیریم، نقش مردم و مشارکت مردم در محدوده تقنین قرار می‌گیرد و بنابراین، نمایندگان مردم و یا در بعضی از جاها مستقیماً مردم، حق دارند در تصمیم‌گیری‌ها و در قانون‌گذاری‌ها در امر حکمرانی مشارکت کنند. اما اگر حکمرانی در مرحله اجرا در نظر گرفته شود، شوراهای مردمی در مرحله اجرایی ساختار مناسبی را برای تحقق مشارکت در امر حکمرانی فراهم می‌سازند. بدین ترتیب، در این مرحله نیز می‌توان ظرفیت مفهومی فقه را برای مردمی بودن امر حکمرانی اثبات کرد و از این منظر نیز از ایده حکمرانی مردمی در فقه دفاع نمود.

مرحله سوم: نظارت بر حکمرانی

حق مردم در نظارت، ناظر به مرحله چهارم از حکمرانی است که در بخش دیگری از کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. در این مرحله به سه بحث پرداخته شده است: اول، اثبات اصل ضرورت نظارت؛ آیا اساساً از منظر فقهی ضرورت دارد که بر حکمرانی نظارت کرد یا نه؟ در این کتاب استدلال می‌شود که اگر حکمران شایسته را پیامبر یا امام معصوم در نظر بگیریم، نظارت بر حکمرانی معصوم براساس مبانی کلامی به دلیل وجود قوه عصمت ضرورت ندارد. اما اگر حکمران، غیر معصوم باشد، نظارت بر آن ضرورت پیدا می‌کند. پس از اثبات اصل ضرورت نظارت، از حق مردم در نظارت بر حکمرانی از منظر فقه سخن به میان می‌آید. در این بخش از کتاب بر این مدعا استدلال می‌شود که در فقه جدید، مفهوم مصلحت نوعیه یا همان مصلحت عمومی از ظرفیت مناسبی برای اثبات حق نظارت مردم در امر حکمرانی برخوردار است. از آنجا که حکمرانی در حیطه مصلحت نوعیه قرار می‌گیرد، مردم حق دارند در این زمینه نظارت کنند. پس از اثبات اصل حق مردم، سازوکار تحقق این حق از منظر فقهی باید مورد بررسی قرار گیرد که از منظر دیدگاه حاکم بر کتاب، نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر از چنین ظرفیتی برخوردار هستند، هرچند که امروزه قالب‌های جدید و متناسبی برای تحقق این سازوکارها باید مورد توجه قرار گیرد که در کتاب مورد اشاره قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب، مباحث این بخش از کتاب هم ظرفیت مفهومی فقه را برای تبیین جایگاه مردم در حکمرانی و در نتیجه اثبات حکمرانی مردمی نمایان می‌سازد.

مرحله چهارم: تغییر و تحول در حکمرانی

نقش مردم در تغییر یا تحول در حکمرانی در ادامه مرحله نظارت و ارزیابی قرار می‌گیرد که در بخش پایانی کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. تغییر در حکمرانی در دو سطح قابل بررسی است. یک سطح تغییر رویه‌ها می‌باشد؛ این تغییر زمانی است که نظارت مردم به این نتیجه برسد که حکمرانی به‌منظور کارآمدتر شدن، باید تغییراتی را در فرایندها و رویه‌های خود ایجاد کند. اگر رویه‌های حکمرانی در

جامعه‌ای، با ظلم و ستم به مردم همراه شد و این رویه‌ها در دو عرصه تقنینی و اجرایی، موجبات ظلم و ستم را برای مردم فراهم ساخت، در اینجا براساس مفهوم فقهی تظلم و دادخواهی، حق دارند اعتراض خود را نسبت به تغییر این رویه‌ها اعلام کنند. به این معنا، فقه حق اعتراض را به رسمیت می‌شناسد. در نتیجه حق اعتراض به صورت مسالمت‌آمیز، از نظر فقه یک حق مشروع است. اما اگر گروهی از مردم برای تحقق حق اعتراض خود، به اقدامات براندازانه و خشونت‌آمیز متوسل شوند، فقه، اعتراضات مردمی براندازانه را در برابر حکمرانان و یا حکومت مشروع به رسمیت نمی‌شناسد. مفهوم بغی و محاربه و افساد فی الارض، در چنین صورتی در فقه مطرح می‌شوند و براساس تفکیکی که میان آنها وجود دارد، اقدامات براندازانه انکار می‌گردد. سطح دوم تغییر، در کتاب با این بحث آغاز می‌شود که اگر فقه فقط اعتراض را در حد تظلم و دادخواهی پذیرفت و اقدامات براندازانه و غیر مسالمت‌آمیز را به رسمیت نشناخت، در صورتی که اکثریت جامعه به این نتیجه رسید که اساساً باید یک تحول و دگرگونی در حکمرانی به معنای چرخش قدرت اتفاق بیفتد، آیا فقه چنین وضعیتی را به رسمیت می‌شناسد؟ براساس آنچه که در بحث اقتداربخشی مردم گذشت، کتاب بر این مدعا استدلال می‌کند که چنین حالتی نه به معنای از دست رفتن مشروعیت حکمران بوده، بلکه به معنای بازپس‌گیری مجوز مردمی و از دست رفتن اقتدار و نفوذ حکم حکمران است. البته چنین امری مستلزم ترتیبات قانونی و نهادی است تا تحقق این حق به اقدامات براندازانه منجر نشود. مباحث این بخش نیز نشان می‌دهد که فقه از ظرفیت مفهومی لازم برای اثبات حق مردم در تغییر و تحول حکمرانی برخوردار است و در نتیجه از این زاویه نیز می‌توان از حکمرانی مردمی در فقه سخن گفت.

کنار هم قرار گرفتن مباحث این کتاب در مراحل چهارگانه این نتیجه‌گیری را به همراه دارد که فقه از ظرفیت‌های مفهومی لازم برای تبیین جایگاه مردم در امر حکمرانی و در نتیجه دفاع از الگوی حکمرانی مردمی برخوردار است. مباحث این کتاب یکی از نخستین تلاش‌ها برای نسبت‌سنجی فقه و حکمرانی مردمی به حساب می‌آید.

منابع

میراحمدی، منصور (۱۴۰۴). فقه، مردم و حکمرانی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.